UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228221
UNIVERSAL
LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الصيام
كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون
اياما معدودات فمن كان منكم مريضا
او على سفر فعدة من ايام اخر وعلى
الذين يطيقونه فدية طعام مسكين
فمن تطوع خيرا فهو خير له وان تصوموا
خير لكم ان كنتم تعلمون.

[illegible]

[illegible]

بفرمائش [illegible] میر محمد [illegible] حسن در مطبع مسیحائی طبع یافت

CHECKED 1957

جو اس
عشره
پنج اندر ظاهر پنج اندر ...
باصره شامه لامسه سامعه ذائقه
باطنی متصرفه وتخیله وواهمه
وحافظه وحس مشترک ...

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد سید المرسلین وآله المعصومین واصحابه الطاهرین

اما بعد چنین گوید خریده درویشان بنده کمترین آستان محمد علی رحمت بن عتیق الله خان
الحسینی الواسطی تغمده الله بالغفران این نکته چند سودمند برای خاطر عزیز فرزند صاحب
می نگارد وآنرا می باید شنید می نامد اگر فرصت وقت دست دهد وذوق شوق باشد گاه گاهی
بهنگام بیگاهی ازین رساله یک دو سطر بخوانند ونظری به ادل دوربین ان بگشایند که این برق
خرمن سوز غافل وشمع شبستان عبرت است نظم چشمت نگران دل بخواب است * در دست چه
اگر کتابت * اما ازین برق گرمی وافی وازین شمع لمعه کافی ست باید که بقدر حاجت از آن
برگیری گامی از حد استعداد تجاوز نشوی بیت هشیار ای شیشه ره به سنگلاخ است * تقلید زمین
رنگین نیز گناه است * مبادا شرری زین خرمن در انجمن آید وشعله ازان بفانوس بند باید امید
اگر صاحبدلی در دل گذر کن * بچشم دل بروی دل نظر کن * ببین دل را چه رنگی بار دارد *
ندان ره کان خمیر از خاک دارد * بیا منشین بخلوتخانه دل * مقام حق بود کاشانه دل
دل ست آیینه دار روی لاله * نیاید زآب وگل چنین کار * می باید شنید که سلطان حقیقی
وجهانبان تحقیقی حاکم نفس را بامداد لشکر حواس عشره جهت صلاح ملک دل

بعمل گماشته و آنرا بران لشکر مسلط گردانیده و تا بر زبان جوارح ... اوامر او بهر کار که فرماید
بجا آرند آنگاه این جسد را مسخر او گردانید پس باید که امتثال اوامر عالیشان ...
را نتایج نامتناهی دانسته در حفظ و حراست آن لایق بکوشند و هر یک را از بهار زبان
ان ... یاران من عسکر بکاری متعهد و منسوب گردانیده و ... سبیل ... جستجو
بکار برد احدی از دزدان شیطانی و رهزنان نفسانی ابر حال عادل ظاهر و باطن دست تعدی
دراز نشود تا در مسلک ... مثل مرد **نظم** وقت ... کمین ... غفلت
دور بین ... گستاخ کمین بود ... شکست خود ... از تو گلقند
خاکش مربی تو نعمت شنید و اندیشه کند که سوانح این ملک از روی ... کراماً کاتبین آنا فانا
بعرض معلی میرسند ان علیکم لحافظین کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون اگر احیاناً ...
باده هوش ربای غفلت ... فتنه ... و خرابی در
خزاین امانت پدید آید حقا که در دیوان وزر ... مستوفی ...
در غضب ... گرفتار آید آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک آیه کریمه فاما من اوتی
کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه **ابیات** ... کار و بار خویشتن فرموده است
ما بجبران ... ایم ... بنگرید ... بوستان ... فهمیدنها ... باکه نزدیکی
شده ایم و از که دور افتاده ایم می باید شنید که غذای اهل ظاهر بلای اهل معنی
اهل معنی غذای اهل ظاهر آن از برنج میشود و این از رنج که دیگ دل را بر کانون آتش
عشق نهند و دانه معرفت حق را در آن بنیاد زند و آنرا از باد و دام شوق بیدار سازند
من بعد مصالح شریعت در آن بیامیزند و سرپوش طمانینت بر آن بگذارند تا عرش آن
بیرون نریزد و بوی آن تا دماغ بیهودگان نرود پس حرارت جوع از ین طعام
فرونشانند سخن ... **نظم** ساقی عشق و جام ماست ... این باده نصیب عاشقان است
خوش ... همچنین ... این باده بجان خرند ...

گر اهل دلی تو نیز بستان ✽ از نیست که منبسط نشوند و مستغنی باشند برای تهذیب باب غذا که [illegible]
صبر و سکوت است بخاری احتیاج ندارند **نظم** گر تو توئی با ما به همین خوی و هم گلستان است ✽ به هر کجا که نسیم
باد خوشتنیم ✽ می باید شنید دنیا گلزار است و ما بلبلان آن بلبلان چو آن جز آن نبینند از گلستان
گذار گیرند چو هوی اینی بیند که رنگ از چمن میبرد و دل مکدر نشود و **بیت** [illegible]
این گنبد پیر رفعت [illegible] بخت کوته نظریم ✽ یاران همه آمدند و رفتند هنوز ✽ ما از اندرون
خویشتن بیخبریم ✽ می باید شنید آدمی پوست است و باطن آن [illegible] از چشم ظاهر کشائی
پوست بینی و اگر در باطن آئی [illegible] بینی چشمی دیگر گشا [illegible] دوست [illegible] آنه که [illegible] هو الوا
فثم وجه الله عارف حق شناس را باید که بهر سو که دیده بگشاید ببیند آنجا جمال
حق پیدا است ✽ نگسلد از جمال حق قطعا ✽ چشم دل را که از فراسوی دست ✽ خویشتن [illegible] بین
جز روی [illegible] پیدا باشی در نقاب عشق [illegible] گوهر آید [illegible]
بینی به بینی پوست ✽ [illegible] خود بینی به بینی دوست را ✽ در خلوت دل نشسته مسکین سفری
شاید که فتند بشهر دل هم گذری ✽ رفعت اگرت هوای جانان باشد ✽ از دیده دل [illegible]
دل کن نظری ✽ می باید شنید دل دریائی است که آبش خون است و آزار و دیت
که جوشش جستجو نیست دری بی بها غیر از ان دریا نتوان یافت اگر اهل دردی نیز اگر ساعه
به پروردی بنداز **نظم** قطره دریای دل جیحون بود ✽ این براز آبست آن از خون بود ✽ تشنه
آب محبت خون خورند ✽ آنکه آبش قوت باشد چون خورند ✽ می باید شنید توبه از عصیان انگاه از ادای
خود الصالحان [illegible] شماری [illegible] بر و نگذار **قطعه** ای بنده چو بندگی نکردی ✽ از بندگیت که کار دارد
چون او [illegible] دگر خداداری ✽ او به تو صد هزار دارد ✽ و ان سه قسمست اول [illegible] مطیع [illegible]
طاعت است دوم توبه عاصی آن از اندک دیدن معصیت است سوم توبه عارف و آن [illegible]
حال خود است و ادای شرط بندگی آیه کریمه و خلق الانسان ضعیفا ✽ می باید شنید مسجد مقام نماز
[illegible] ست ✽ دل محل نیاز آن جای خرقه پوشانست ✽ این جای می نوشان آن [illegible]

جای ملامت و آن جای سجود است و این جای شهود و آن جای رکوع است این جای خضوع مصرعه
نماز کن اگرت در نیاز باشد دل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقربوا الصلوة الا بحضور القلب
ای فرزند پسندیده خداوند آنست که نماز را به نیازمندی کنی اگر قضا شود باز بگزاری و الّا مستغفر باشی
[illegible] در کف توبه بر لب دل پر از ذوق گناه [illegible] معصیت آمیخته می‌باید استغفار
ما را [illegible] تسبیح بر زبان و در دل ذکر خانه [illegible] چه حاصل زین نماز پنجگانه [illegible] گر مستغفر
در پیش [illegible] باید [illegible] که زندگانی [illegible] دماغی ست
دیگر و آب [illegible] آن [illegible] زندگانی بیم است و آن را همه مرگ از خس و خار الم
پاک گرداند [illegible] زندگانی امید است و آن مرکب نفس را بسفر
[illegible] مشغول [illegible] زندگانی [illegible] موجب آدمی و شمر شادی
خوشا [illegible] از این آب حیات [illegible] از خلق رسید [illegible] امید [illegible] و آنچه جز
است [illegible] پریشانیست ع گر نباشد زندگی [illegible] مردنت بهتر از این
زندگی [illegible] نیست مرگ آسایش است زندگانی آلایش و پس هر نفسی که در یاد
او [illegible] باشد مایه عمر است [illegible] شعله تنور است ع یکدم یاد ملک ذو الجلال [illegible] خوش بود
از عمر صد و بیست سال می‌باید شنید که موجب غرور دنیا و چیزیست اول [illegible]
استخوان [illegible] قال رسول صلی الله علیه وسلم یا فاطمة لا تتکلی بنت رسول الله اعملی [illegible] دوم
امتیاز [illegible] آن بر چهار نوع است اول غرور علم که رهبر بادیه عجب است ع مولوی
گشتی و اگر نیستی [illegible] از کجا و از کجا آگیستی [illegible] از خود آگه چون نئی ای بیشعور [illegible]
[illegible] العلم حجاب الاکبر در شان ایشان است دوم غرور قوت که شعار
ستوران است ع آدمیت مشکل است ای آدمی [illegible] چون برین [illegible]
آدمیت لحم و شحم و پوست نیست [illegible] آدمیت جز رضای دوست نیست [illegible] آدمیت گر بقوت
[illegible] گاو خر از آدمی بهتر بودی [illegible] سیوم غرور حسن که [illegible] انسانیه نیست ع [illegible]

خوش بود اما چو گل پاینده نیست ❊ چون قرار رنگ گل چندانکه نیست ❊ پس ترا زین بوستان امید چیست ❊

چه نازی بر غرور دولت که خم شراب خود پرستی ست و شعله شمع افروزستی این اعرور و اعظم مانند فرعون

در سیل هستی شراب غرق شده و نمرود از دود شمع آتش هلاک گشت ❊ گمان مبر که زر و سیم داده اند

ترا ❊ صد ودیعتی ست که داری بدست و زی چند ❊ چه سود گر نشوی غره بر متاع کسی ❊

بر بندگان ربّ ... اخ ❊ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ می باید شنید که اهل

گفتگو را از کوچه من و تو منزل افزوده نه دهند و اهل دل بر ادر وادی چشم سرگردان نکنند و برده

حجاب از پیش چشم او بر دارند و تحفه طمانینت پیش آرند تا آیها النفس المطمئنة ارجعی الی

ربک راضیة مرضیة سر باشد **مثنوی** از رو دوره یومنون بالغیب ❊ بر بیان مطلب

... ❊ ... ❊ پس اگه بیست

... زبان ... گر دوست خواهی سخن از دهان بندگان شنو باعی ای شیخ

می طلبی ❊ تا چند نشسته بدرس غره ❊ دیوانه بالنگر عرش ... از راه کمند ناله نیم شبی علیا یکند

زندگانی هر چند تلخ ست با غفلت شیرین بود و مرگ هر چند شیرین ست اما با غفلت تلخ گردد سیروا فی

الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین **قطعه** غفلت بجهان اگر نمیشد ❊ از عمر و می بسر نمیشد ❊ یاد

صیاد فلک نهاده دامی بر دوش ❊ از بهر شکار زیرکیان بیهوش ❊ ای وای ببین شعور و دانائی ما ❊ او

در پی ما و ما بخواب خرگوش ❊ و ای بر حال کسی که زندگانی شیرین کرد و مرگ را تلخ گردانید و کوزه شهد را از خم

قطره زهر بحر ... ای فرزند عزیز عاقل نیست که بهره از تفکر ندارد و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم

یتفکرون و آن بر سه قسم ست اول تفکر حرام و آن بر سه نوع ست ... تفکر در چگونگی ذات حق

و تقدس که شمر حیرت ست لا تتفکروا فی ذات الله و تفکروا فی آلاء الله ... از

حجاب حیرت ست ❊ هر کسی مست شراب حیرت ست ❊ دوم تفکر در انجام کار و حکم مصالح

وی که تخم تهمت ست اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها

و کان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا سوم تفکر در اسرار ... ان ...

خصوصیت ست آیه کریمه لکم دینکم ولی دین دوم تفکر مستحب و آن نیز بر سه قسم ست
اول تفکر در صنایع او و آن مورث حکمت ست الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا
دوم تفکر در عجایب و اقسام آن و آن مبنای بصیرت ست آیه کریمه قد جعل الله لکل
سیم تفکر در نعمای تازه و آلای بی اندازه او و آن موثر محبت ست آیه کریمه الذی
جعل لکم الارض فراشا و السماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا
لکم سوم تفکر واجب و آن بر سه نوع ست اول تفکر در افعال خویش و آن موجب
تحقیر ... بالسیئات ... و انه کان ظلوما جهولا دوم تفکر در عیوب خویش و آن
موجب شرم ست کما قال الله تعالی جل جلاله و عم نواله ان الانسان خلق هلوعا
و اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا سوم تفکر در ...
صحیفه افعال و آن منشای بیم ست ان الله علیم بذات الصدور ... دیگر می باید
شنید مردم طول امل را تدبیر انگاشته اند و تدبیر را بقیر انداخته کسری را
تعمیر ایوان چه تدبیر بود و افلاطون را تقریر فلکیات چه سود داشت نظم بیخبران تخم امل
کاشتند * آخر از آن کشت چه بر داشتند * رخت عمل نه که تاجر شدی * آمدی و باز
مسافر شدی * ای فرزند دلبند تدبیر آنست که در رضای حق تعالی بکوشی تا برقع
خجالت بپوشی رضی الله عنهم و رضوا عنه دیگر می باید شنید که آتش عشق
چون در دل شعله افروز و زبانه کش باشد که خرمن عقل بسوزد نظم عشق انگیزه زار
هوش ست * ... آن نه کار هوش ست * پس اگر آب اطمینانی بر وی ریخته شود
آن آتش کار ... باشد هم دین ست و هم دولت و چون آن آتش زبانه زد و آبی خوشتن داری
مشکل ست العشق نار تحرق ما سوی الله دو بهره نابر ... من ...
... ملک ...
... ربک ذو الجلال و الاکرام حتی که آن آتش از آتش خود ...

لا یبقی الا وجه ربک ذو الجلال و الاکرام **مثنوی** عشق سوزان آتش و عاشق
خسی ست به عاشقی کردن نه کار هر کسی ست عشق در هر دل که آتش بر فروخت هر چه
گرد آورد پس خود هم بسوخت **دیگر میباید شنید** که محبت بر سه قسمت است اول محبت دنیا
که اهل آن حسرت است **نظم** اسکندر و کیقباد و جمشید + رفتند بصد هزار امید
[illegible] این اشعار دنیا و اهل دنیا است دوم محبت [illegible]
رباعی نعمت بخیال [illegible] اگر کنی نماز [illegible] آن که گنه کنی [illegible]
شرمنده وی [illegible] فضل [illegible] این کار عابدان است سوم محبت الهی [illegible]
ع [illegible]
[illegible]
[illegible] ممکن [illegible]
[illegible] صورت نشنید **دیگر میبا**
شنید که دانا را جهت حقوق پدر [illegible] چشم بینا و دل دانا شد [illegible]
نهی او در ادای حق خود احسان عظیم میند لا یکلف الله نفسا الا وسعها چون خود را در ادای [illegible]
تهاون بیند [illegible] از خوان نعمت او خوردن حرام والله الم یک نطفة من منی یمنی ثم کان
علقة فخلق [illegible] **رباعی** ای آنکه خوردی وظیفه از خوان [illegible] صد حیف که سرکشی ز فرمان خدا
زین پیش چه بودی [illegible] احسان [illegible] اگر دیده انصاف
واشد زندگی [illegible] شرمندگی [illegible] **بیت** حاصل نشد از وجود سودی
رفعت [illegible] اگر نبودی **ع** یا رب بگناه خویشتن منفعلم + در پیش تو چشم چون گشایم خجلم + جز عفو چه
میکنی بحال زحمت + آخر تو خدای من منم آب و گلم **دیگر میباید شنید** که وجود آدمی چون
کشتی ست و دل ناخدای [illegible] عقل کشتی [illegible] و این کشتی از هوا غرق گردد
هشیار باش تا کشتی [illegible] **نظم** [illegible]

بجز فضل خدا نیست * درین کشتی متاع زیرمع دنیاست چو بر گردد بساحل طالع ما می باید شنید
که طلب را صدق درکارست در راه طلب تا صادق نباشی در زمرهٔ محبان نشمارند و آنرا نشناز
ست آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی داری از آنجا که آواز دهی باشی ه از آن در بوستانم بلبلی نیست
که غیر از شاخ سرو آنجا گلی نیست می باید شنید که آدمی اچون کار با تدبیر موافق افتد بر صیانت
خویشتن تحسین کند و چون مخالف گردد حواله بتقدیر نماید نظم بکار او نشاید و هم بد کرد * بدی را
باید هم نسبت بخود کرد * همه تقصیر است ای مرد دانا * مگر نشنیده ای ظلمنا * شرط بندگی آنست که اگر
بجا افتی چشم خود را ملامت کن و اگر بجا آمدی شکر نعمت بجا آر ومن یشکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر
فان الله غنی الحمید نظم ای لعل درون تودهٔ خاک * هم زهر خودی هم تو تریاک * خود رهزن غول و
شیطان خودی چو نیک بینی * خود تیر خدنگی و نشانه * صیاد خودی درین زمانه * ان الله لا یظلم
الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون می باید شنید عارف بر در و در گنج شادی کند چون
عامی بر حصول گنج مبارکبادی جوید نظم زهر غم دوست جز شکر نیست * این نیز نصیب هر جگر
بدگی ده آن حبیب جانی * شیرین بود آنچه تلخ دانی می باید شنید شرم آنست که گرد ظلم از
دامن معصیت بشوید و جامهٔ نفس را پاک گرداند و آن بر دو نوع است اول شرم خلق که از شر معصیت
افزاید و این کار مهجورانست دوم شرم خالق و آن از تفکر آید و این کار زیرکان است وفی
انفسکم افلا تبصرون اما شرم خلق مهجورانرا اگر ریا میکشد ه چاره من است اگر خواهی
کنی غسل بدن * قطرهٔ زین آب بهر غسل دل کافی بود می باید شنید ریا شعار کسی بود که از مبدأ
و معاد خبر نداشته باشد چه اگر آمد و بازگشت خود را بداند و قبول خلق بخاطرش نیاید
و ملامت مردم موجب گریهٔ انبیا علما و نگردد فضیحة الدنیا اهون من فضیحة الآخرة ه
اگر چه در جهان صد یار داری * چه شد آخر بیکس کار داری ریاکار هر چند بعزت زید اما
عاقبت بفضیحت کشد و طاعت او معصیت نظم طاعتی که برای خلق کردی * بد نباشی
که معصیت کردی * حقا که معاصی و گنهگار * بهتر ز عبادت ریاکار می باید شنید عاقل

مرشد کامل سپهر ولایت و پیش مردم تصویریست حاصل ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة بیت یک نکته بیش نیست اگر شعور هست * ور نه چو چراغ پیش کور است * پس بشنو ای فرزند عزیز اگر بذات و صفات پروردگار خواهی ایمان راسخ آوری و وجود را از لیقه خوار سفره عام او شناسی دیگر چه ارشاد میخواهی و مرشد چرا میجویی قطعه دوشینه من بخواب غفلت بودم * تا آنکه سحر شد و گشتم هشیار * ناگاه خروش بلبلان سحری * رفت چو بگوش من رسید از گلزار * برخاستم و بخود ملامت کردم * صد حیف که من بخواب و مرغان بیدار * زین دست شکسته بر نیاید کاری * یاران چه توان شدن مرا آخر کار * پس اگر از پیر طریقه کمال معرفت جویی زیاده از شناخت ربوبیت او و عبودیت خود بنده را چه در کار است و اگر راه وصلت جویی بنده خدا شکار را با مصاحبت چه کار بیت بیدم یا دش نباشی یک نفس * بنده حق شو گذر از باش و بس * اینکه گفتم باده موهبت الهی است که از ازل در ساغر دوستان ریخته اند و وجود آنها با آب و گل دوستی سرشته نه آبی یا مرشد کامل چاره نمی بینیم یا آواره مثنوی ای ظرف گلی هنوز خام است دولت نه نصیب هر گدا است * این پرده و در دمان درد است * این پرده کسی درد که مرد است میباید شنید عوام مئی را جنون انگاشته اند و جنون امی نام نهاده و می آن بود که تند سر ور در خم دل بجوش نه آب انگور در سبو خنبه گل آن ز انجام صاحبدلان بر نیزند و این انجام بخبر دان آنکه ز اساقی گلعذار باید و این ساقی پروردگار مثنوی ای صائیم دهر قائم اللیل * یکدم شراب هم بکن میل * آن باده که صاف از زلال است * آن می که بشرع هم حلال است * آن باده که بی خمار باشد * آن نشئه که پایدار باشد * آن باده که در دسر نباید * آن می که بسر نظر کشاید * آن می که نباشد از عقاقیر * در شرع نه حد آن نه تعذیر * گر جبه زاهدان بکام ریزی * در حشر ز گور مست خیزی * میباید شنید ای فرزند عزیز تا با این جهتی که با نسبت از خود بیگانه می پندارم و تو هم مرا با نه خصوصیتی که با نسبت از خود بیگانه پندار و امید وفا از کس مدار رفیقنا نفعهم شفاعة الشافعین بیت یاری ز مخلوق نیاید هیچ کار * سعی کن در یاری پروردگار *

آن زمان چون ساز بانگ و نی بود + دامن ما در نیایت کی بود + فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ
یوم عسیر بباید شنید فقیر آنست که توانگر باشد و توانگر آنست که بمعنی لقمه مردم ببیند
پس درویشی که غم نان ندارد توانگرست و سلطانیکه خراج از جهانی بستاند گدای است در بوده اگر
توانگری نبود مال دیگران خوردن + نظر بنان گدائی توانگران کنند + و غنا بر دو قسم است
اول غنای مال و آن بر سه گونه است آنچه از حلال آید محنت است و آنچه از حرام آید لعنت است
و آنچه از قدر احتیاج افزون شود عقوبت است دوم غنای دل و آن نیز بر سه چیز است که تمنا از دنیا
بهتر خواهد مرادی از بهشت خوشتر طلبد آرامگاهی از زمین و آسمان دیگر جوید علامت آن
خوشنودیست در ظاهر و باطن بباید شنید آدمی پیر آنگه شود که سیاهی از دلش برود نه سیاهی
از موی ای بسا کس که مویش سپید شده و دلش سیاه ماند نظم ای شنوای پیر مرد کار آگاه +
باید کن بحال خویش نگاه + موا گر شد ترا چو تار سفید + نه شد ار دل بود چو زاغ سیاه + دوم
عقوبت شرمندگی عصیان از حرارت دوزخ سوزان سخت تر است و حلاوت تسلیم و رضا از
کوثر جنت الماوا شیرین تر اهل الجنة مشغولون بالجنة واهل النار مشغولون بالنار واهل
مشغولون بی ... از برای بهشت است بندگی ما را + که دوستی بود انجا نه کار مزدوری
می باید شنید آدمی اچون بر عیوب ظاهر و باطن خود نظر افتد زبانش از عیب
دیگران کوتاه گردد و زبان بر عیب دیگران آنرا دراز شود که خود را بی عیب انگارد و خود را
بی عیب آنکس پندارد که صاحب جهل مرکب باشد مثنوی دمی شب اندر بوستان نوبهار +
داشتم پاکیزه روی در کنار + در چمن من بودم و دیدار او + فارغ از جور رقیب زشت خو + در چمن
من بودم و دلدار بود + لیکه نرگس در چمن بیدار بود + گفتم ای نرگس خدا را چشم پوش + تا به عیش
عیش ... باده نوش + کی به بیباکی کنم بوس و کنار + چون تو باشی پیش من آئینه دار + گفت ای
زعیب مگر دیوانه + از شعار اهل دل بیگانه + ما به گلشن جز تماشائی نیم + چون تو غوغائی و هرجائی نیم
مشرب ما مشرب خاموشی آمد + در طریق ما گنه سرگوشی آمد + در چمن هر نیک و بد را دیده ام

از که چشم خویشتن پوشیده‌ام * عیب گوئی گر شعار من کو بود * بر خسیس گلشن چشم دشمن کور بود گر به
چشم خویشتن اگر کرده‌ام * چون سخن چین نیستم در پرده‌ام **میباید شنید** آدمی را قدر دنیا معلوم شود و همت
آن بچشم یقینش تصور نگردد عنان عزیمت از سعی بحاصل بر نگردد اندرین **رباعی** ای شیفته بهار گلزار
جهان * غافل چه نشسته را سر رهگذار جهان * از بحر زمانه موج سیلاب عدم * هر لحظه همی پدید آید بر جهان و چون
بشناخت بعالمی دیگر بشتافت همچنانکه او را هیچکس نیافت آیه کریمه وتبتل الیه تبتیلا و تبتل
بازگشتن ست و آن بر سه نوع ست از دوزخ به بهشت و از دنیا بآخرت و از خود
بحق تعالی آنکه از دوزخ به بهشت خواهد از حرام و حلال اختیار کند و در جمیع کارها رستگاری
جوید و آنکه از دنیا بآخرت خواهد از حرص بقناعت آید و از علایق بفراغت میل کند و آنکه از خود
بحق تعالی خواهد سر به تسلیم نهد و خود را با او تفویض گرداند آیه کریمه أفوض أمری إلی الله
هر که بازگشت صاحب عزم شد آیه کریمه فاصبر کما صبر أولوا العزم من الرسل و آن بر سه
نوع ست اول عزم توبه و آن کراهت معصیت نهادن و آلت آن بفگندن ست
دوم عزم خدمت و آن کشش از امر توجه برگماشتن و کار او را بر کار دنیا مقدم داشتن
سوم عزم حقیقت و آن در خشم آرام گرفتن و در طاعت بخجالت و در معرفت بجهالت
بودن العجز عن درک الادراک ادراک **می باید شنید** عارف چون در مقام
توحید متلبس شود او را از بنده و بندگی مستغنی داند طاعت و معصیت در نظرش یکسان
آید فان الله غنی عن العالمین و چون دریای محبت در دل او بجوش شد رعایت شریعت
مقدم دارد که دوست رضای دوست را مطلوب باشد و ترک امر او موجب خصومت
بهر حال رعایت شریعت لازم اند خواهی بنده باش و خواهی دوست * ترا چون من
هزاران بندگانند * مرا جز کوی تو راهی دگر نیست * **میباید شنید** که اهل ظاهر آرایش کنند
تا در آخرت بآلایش روند آیه کریمه و ان الفجار لفی جحیم و اهل باطن آرایش کنند تا در خانه
گور بآسایش خسپند آیه کریمه ان الابرار لفی نعیم **رباعی** آنرا که هوای

هوای وصل دلدار بود * او را بجز او دگر چه در کار بود * در بارگهی که جان و دل بار نیافت
آنجا چه مجال قیل و گفتار بود و می باید شنید که سیلهٔ هستی موهوم خود را معدوم و نیست خود را
معدوم گرداند و معدوم نشد حدیث شریف مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا ابیات
و دیدهٔ خود را او دانی که چیست * نیستی نیستی و نیستی * چون در برت آمدی مردانه باش
شمع وی دوست اپروانه باش * می باید شنید دانا را چون گرهی در کار روزگار
پیچیده دارد نباشد بیهوده تجسس کند و آنرا اجزای آن بشناسد و خود را مستحق آن سزا بیند و بداند که
عدالت حاکم حقیقی برحق است و چون بگشاید سر از جیب شرمندگی بردارد و خود را ابهر مانی
بیند و او را بهر بانی ۵ یارب ز من اگر بدم سر آمد * از بیگی خویشتن تو مگذر * می باید شنید
که زندگانی بقفسی محرومی و بیا قفسی نادانراد در قفس نیز از حلقهٔ دام هوس نظر آید و دانا را در قفس
کار بر دو عالم است آیه اَلدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْکَافِرِ می باید شنید و بنگاه چشم بینا بقفسی
رفعت بخشد فسیم که انسهم بقفسی هیهات هیهات که هر کسی ای نفسی * هم در قفسی و هم بدام هوسی می
باید شنید که آدمی چون بسپهر دولت و حکومت تمکین شود و ابواب اسباب معطیت بروی
گشاده ظاهر و باطن وی از آن آگاه باشد هشیار کسی است که در آن وقت از حضرت حق تعالی استمداد
توفیقات جسته جوید و همگی اوقات از خوف مرگ و قیامت معمور دارد و بداند که محک امتحان پیش نهاده اند
و عاریتی بیش نداده آیه کریمه اَلْهٰکُمُ التَّکَاثُرُ را از جملهٔ بلیات مهلکه داند آیه کریمه سَیُصْلٰی نَارًا جَهَنَّمَ
من حیث لا یعلمون در آمد بهشتم آن کیفیتی است که بنا نفوس انسانی از اعداد و آن بخصال
بهیمی و حیوانی موصوف گشته و اگر صدر نشینان جنت از قرب او نهادی و خیمه
رفعت شنیدی که سلطنت بر سر فرعون چه آورد و دولت با قارون چه کرد آیه کریمه
فَعَصٰی فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ فَاَخَذْنَاهُ اَخْذًا وَّبِیْلًا می باید شنید که نفس آدمی
طفلی است خیره و نادان که هرگز پند ادیب گوش نکند آنچه بیاموزند فراموش
گرداند پس اگر زجر و توبیخ پیش آئی باشد که آثار تهذیب بروی مترتب شود و چون

مهر و شفقت کنی بی بهره گردد ضرب الصبیان کالماء فی البستان ﴿ باعی

دل تو به نیکند ز عصیان چکنم + بیدم نشنید طفل نادان چکنم + رفعت گویم اگر تو نصاف

کنی + تقصیر نیست نام شیطان چکنم **می باید شنید** امارات قوت ساعتی کردن باید خدا که بخت

ترست از غم نادان که او امر کبیر باشد و سیر انعم البدلی هست و وقت راشلی نه **مثنوی**

چشم کشا و نگر احوال خویش + خواب گران اجل آید به پیش + روز تو در فکر طعام و شراب + شب

همه در خواب و دهی و آب + بر سر ره خفتی و ابله شدی + قافله چون رفت تو گمره شدی

قافله رفت تو بخوابی هنوز + بیخودی و مست شرابی هنوز + **می باید شنید** اهل رضا

چون متفحص نیک و بد خود نشوند تعرض احوال دیگران هم نکنند آیه کریمه لا تزر وازرة وزر

اخری و آن رایسته نشان است خشنودی در حال و خاموشی زبان و حفظ قلب از وسواس

نظم ما را چه بحال بنده او + با گریه او و خنده او + مائیم بحال خود گرفتار + ما را چه بحال دیگران کار

می باید شنید انسانی که نیم باقی قانع نشود و درین گلستان جز انسانی صابر نباشد جماد اربد

تفضیل باید داد و انسان کامل آنست که باوصاف جمادی موصوف باشد و شرط تسلیم از جماد

بیاموزد و مراتب صبر را از ان سنگ کن زیرا که اگر تختی از سنگ تبر اشکنند تا آن را به سر گنجی بگذارند

پس دارند و بگنجی بگنند و هرگز از جراحت در دمند و نه بوصول گنج فراوان خرسند و نفقدان آن

اندوهمند نشود و این کمال مرتبه تسلیم گویند پس چه ننگ است اینکه با اینهمه وسائط در شرائط

بندگی بسنگ هم نتوانی رسید ﴿ چگونه گویمت ای آدمی که انسانی + اگر بحسن عبادت بسنگ هم

نرسی **می باید شنید** که نماز گذار را به شراب خوار نظر حقارت نباید کرد که قبولیت ایزدی

طاعت ظاهر شرط نیست و رد او بگناه لازم نی آیه کریمه عبس و تولی آن جاءه الاعمی

﴿ من نمیدانم رضای دوست را + زانکه می بینیم حرم و پوست را + خوف او

مورث کشایش باطن است و موجب بخشایش آیه کریمه و اما من خاف مقام ربه

ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی و امیدواری سبب

سبب بر گنهگار است و دوای بیمار است آیهٔ کریمهٔ لا تقنطوا من رحمة الله **نظم**

گه به ره بیم اتر ه میکنم جا بی ✤ گه بر گل و لاله می نهم پایی ✤ ترسان و امیدوار می باش ✤

پیوسته درین و کاری باش ✤ زاد رهٔ معرفت همین است ✤ حاصل ز بهشت و دوزخ

این ست ✤ **میباید شنید** پاکان باطن را به ناپاکی ظاهر چه کار و ناپاکان ظاهر را به ناپاکی

باطن احتیاج بسیار **نظم** نشستی دست و پا و دل نشستی ✤ که در تنهای آب و گل نشستی

دل از ناپاکی باطن چو پاک ست ✤ اگر ناپاک شد دست چه باک ست **می باید شنید**

تواضع فرو ایستادن ست و آن بر سه قسم ست تواضع او و تواضع دین او و تواضع دوستان

او ✤ تواضع او آنست که از حکم او هیچ تجاوز نسازی در یاد او حاضر باشی و تواضع دین او

آنست که عقل خود را در مصالح امر و نهی او راه ندهی و حق دشمنان خود را نیز شنوی تواضع

دوستان او آنست که قدر آنها بر قدر خویش افزون داری و در حق ایشان ظن فاسد

نکنی وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا **می باید شنید** چون مدار کار بر

مغفرت ست و محمد علی را امید بر معصیت هرگاه اطاعت فرمان او میکنیم خود را یکی از حقوق

نعمای نامتناهی تنها دون می بینیم و چون گناه میکنیم مستحق رحمت میشوم **نظم** هر وقت

بدهست ست ما را ✤ هر لحظه قیامت ست ما را ✤ عاصی بجهان اگر نبودی ✤ غفران تو جلوه گر نبودی

باعث طبع این رسالهٔ شریف اینکه قریب نوزده سال میگذرد که این عزیز بحر عصیان فقیر حقیر مسیح الزمان ولد مولوی نور محمد مرحوم بفیض و تاثیر مطالعهٔ مثنوی شریف متاثر شده سلاسل علائق را گسسته بطور سیاحی وارد شهر کلکته شده قریب یکسال بیرون این شهر قیام نمود و در آن حال بافضال الهی بخدمت بعض بزرگان دین مثل حضرت مولانا مولوی ملیح العالم و حضرت مولوی ولی حسن صاحب مرحومین مستفید شده رسالهٔ هذا را منظور نظر بزرگان مرحوم دیده نهایت پسند نمود و درین ورنا موافق فهم ناقص خود تحشی نموده پانصد رساله حسبةً لله وقف نموده ثواب آن بروح پرفتوح مولوی ولی حسن صاحب مرحوم بخشید اکثری از رسائل وقفی را در شهر کلکته مطبع محمدی نزد جناب مستطاب معلی القاب حاجی حسین شریفین مولانا مولوی محمد حسین تکهوی ایده الله بحالة الصوری و المعنوی برای تقسیم در آن شهر ارسال نمود هر کسی را که در کلکته حاجت شود از ملاقات جناب ممدوح استفاده ظاهری و باطنی حاصل نموده هرگاه که مطالع رسالهٔ هذا ایستد خاطر شود روح مصنف مولوی ولی حسن صاحب مرحوم را بتحفه دعای مغفرت یاد و شاد فرمایند

من ز ما نام این بماند یادگار

تنبیہ

آج کل بعض بھائیون کارخانہ دارون نے امید نفع وضرر کی نفع بخش حقیقی سے قطع کر کے حمایت انگریزکو
حبل المتین اپنی منفعت کا سمجھا ہے اور بعض امور معیوب شرعی اور عقلی کو بطیب خاطر اختیار فرمایا ہے
تفصیل اوسکی یہ ہے کہ ما قل و کفی خیر مما کثر و الہی سے اعراض کر کے مقتضائی ہوا و ہوس نفسانی
کے اکثر کتب قدیمہ دینیہ وغیرہ کو کہ شہرت اونکی باعث رونق اسلام اور موجب رواج عقاید و احکام
کے ہے بعلت حقوق تصحیح و تحشی و ترجمے کی رجسٹری کرانا شروع کیا ہے تاکہ وہ
کتاب دوسری جگہ نہ چھپے ہماری ہی گرم بازاری رہے اگرچہ یہ امر مصالح معاش کی حق مین خوب ہے
پر دینداری کے منافی ہے اس لیے کہ رجسٹری کرانی سے کتب دینیہ ہر جگہ نہ چھپینگے دیکھنے
کو کمتر بہم پہنچینگے مسلمان بھائیون کو زیادت قیمت سے کہ لازم قلت مبیع ہے استفادہ اون
کتابون سے مشکل ہوگا فیض کثیر خیر جاری یکسر موقوف و باطل ہوگا اور یہ شعار دینداری نہین کہ
اپنے فائدہ قلیل موہوم کے لیے فائدہ عام برادران اسلام کو موقوف کرین اور تمام مسلمان
بھائیون کو فیض علوم دینی سے محروم رکھین ایسا امر اختیار کرنا عقلا کی نزدیک نہایت مذموم ہے
اور استہجان اسکا قرآن شریف سے بھی معلوم ہے مناع للخیر معتد اثیم اسی کے بیان مین ہے
یبتغون اثمہم انہین کے شان مین نفع دنیا پر ضرر آخرت قبول کرنا عامہ مسلمانون قلیل المعاش
کو عموم فیض سے محروم رکھنا دینداری سے بہت بعید ہے کیا نہین جانتے کہ ایسے شخص
کی حق مین کیا کیا وعید ہے مقتضای تقوی اور دینداری یہ ہے کہ کثرت کتب دین سے مسرور
ہون خود بھی تکثیر و ارزانی مین سعی کرین کہ خدا سے ماجور ہون زیادہ اگر توفیق رفیق ہو رسایل فقہ کتب
اسلام قرآن شریف خیر الکلام چھپوا کر للہ تقسیم کرین اکتساب منافع عظیم کرین اور اگر یہ نہین ہوسکتا
تو کیا ضرور ہے کہ مانعین خیر مین داخل ہون اور معتدین اثیمین مین شامل ہون اور رجسٹری سے جو فائدہ
سمجھے ہین زعم باطل ہے محض بیفائدہ لاحاصل ہے جو شخص اس نیت ذمیم سے مطلع ہوگا اوس
کتاب کی مول لینے سے ہاتھ کھینچیگا ہر مسلمان بندہ کو نفرت ہوگی ندامت اس خیال خام کی صورت بنیگی اگر
فائدہ اپنا بعنوان احسن منظور تھا تو وہ امر کرتے کہ اپنا مطلب حاصل ہوتا فیض و خیر باطل نہوتا مثلا ایسا تھوڑا نفع
لاگت پر مقرر کرتے کہ دوسرا انچھاپ نہ سکتا آپ ہی چھاپتے ہر مسلمان ارزانی قیمت سے آپکے کی خیرخواہی کا دم بھرتا
اگرچہ ضرر رجسٹری کا جو ہم کو وہ مثل صبح ملل ظاہر ہے پر ان کی فہم و ادراک سے باہر ہے بمقتضای حبک الشی یعمی و یصم اسکی عیوب
آپ نہین سمجھتے اور جو لوگ کہتے ہین وہ بھی نہین سنتے چونکہ الدین النصیحۃ وارد ہے ہم مقتضای اخوت
اسلامی کی کہتے ہین اگر مقبول ہو ہم بھی احراز ثواب کرین مطلب حصول ہو وما علینا الا البلاغ تمت

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس [illegible]، مجلس انتظامی [illegible] اپنے پاس رکھ سکیں گے۔
بحالت تعطیلات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ [illegible] اپنے پاس رکھ سکیں گے [illegible] عہدہ داران جامعہ

۲- اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیہ جات ملحقہ [illegible] ایک ماہ کے لئے اپنے پاس [illegible] اور [illegible]
اور اراکین دارالترجمہ [illegible] دو کتابیں [illegible] ال ال بی و تحقیقاتی جماعتوں سے

۳- طلبائے ایم۔ اے [illegible] اپنے پاس رکھ سکیں گے
کے طلبہ تین کتابیں [illegible] دو ہفتہ [illegible] طلبہ سے
طلبہ پانچ کتابیں [illegible] جا سکیں گی۔

۴- مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو
ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔

۵- بشرط موقع کتابیں گھر جاری کی جا سکیں گی مگر اس غرض کے
لئے کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶- کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو تشخیص پر [illegible] ذمہ داری
عائد ہوگی۔

۷- کتابوں پر کسی قسم کا نشان بیاض یا پنسل سے
نہ لگایا جائے۔

۸- قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں
جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط